دفاع از روايات مهدويّت (3(

مهدى حسينيان قمى

اشاره‌

در اين‌ شماره‌ به‌ شبهه‌اي در ارتباط‌ با روايات‌ سيرهِ‌ حضرت‌ مهدي‌ ارواحنافداه‌ پاسخ‌ مي‌دهيم. مؤ‌لف‌ محترم‌ <شميم‌ رحمت> به‌ سيره‌ حكومتي‌ امام‌ زمان(ع) و روايات‌ آن‌ نگاهي‌ افكنده‌ و مواردي‌ را مورد مناقشه‌ قرار داده‌ است.

از ديدگاه‌ ايشان‌ رواياتي‌ كه‌ قهر و خشم‌ و جنگ‌ و كشتار حضرت‌ را بازگو مي‌كند جعلي‌ معرّفي‌ شده‌ است.

با ما همراه‌ شويد تا از روايات‌ سيره‌ دفاع‌ كنيم‌ و قهر حضرت‌ را در كنار مهر وي‌ نگاه‌ كنيم. لا‌زم به ذكر است كه در شماره‌هاي بعدي به نقد و بررسي بخش‌هاي ديگر <شميم رحمت> خواهيم پرداخت.

مهر و قهر

اين‌ پذيرفته‌ شده‌ است‌ كه‌ بايد مهر و قهر در كنار هم‌ مطرح‌ شود و در چهره‌اي‌ كه‌ از زمان‌ ظهور و حكومت‌ حضرت‌ و شخصيّت‌ بي‌مانند آن‌ امام(ع) ترسيم‌ مي‌گردد، مهر و قهر كنار هم‌ بنشيند و تنها چهره‌اي‌ قهرآميز، جنگ‌آور و منتقم‌ تصوير نشود. اگر كساني‌ كه‌ با طرح‌ قهر حضرت‌ مخالفند، منظورشان‌ اين‌ است‌ ما به‌ آنان‌ حقّ مي‌دهيم.

بايد سيماي‌ حكومت‌ حضرت‌ آن‌ گونه‌ كه‌ هست‌ ترسيم‌ شود نه‌ اين‌كه‌ تنها از قهر بگوييم‌ و مهر حضرت‌ را از ياد ببريم‌ و در نتيجه‌ در ذهن‌ برخي‌ افراد، امام، خشونت‌ طلب‌ معرّفي‌ شود.

اين‌ سخن‌ كاملاً صحيح‌ است؛ لذا ما در اين‌ نوشته‌ مهر را در كنار قهر و قهر را در كنار مهر و هر كدام‌ را در جايگاه‌ ويژه‌اش‌ مطرح‌ ساخته‌ايم.

روايات‌ مهر

درباره‌ مهر حضرت‌ سخن‌ بسيار مي‌توان‌ گفت؛ چه‌ رواياتي‌ كه‌ مهر امامان‌ را به‌ طور عموم‌ بازگو مي‌كند و چه‌ رواياتي‌ كه‌ در ارتباط‌ با مهر شخص‌ حضرت‌ مهدي‌ - ارواحنافداه‌ - رسيده‌ است. بايد در اين‌ دو بخش‌ تأ‌مّل‌ كرد تا ژرفاي‌ مهر امام‌ را شناخت.

مهر امامان(ع)

در بخش‌ اوّل‌ بنگريد به‌ روايتي‌ كه‌ از حضرت‌ رضا(ع) دربارهِ‌ خصلت‌هاي‌ امامان(ع) رسيده‌ است‌ در آن‌جا مي‌خوانيم:

الامام‌ الانيس‌ الرفيق‌ والوالدالشفيق‌ والاخ‌ الشقيق‌ والاُمّ البرّه` بالولد الصغير و مفزع‌ العباد في الداهيه` الناد.1

امام‌ هم‌دمي‌ سازگار، پدري‌ مهربان، برادري‌ تني، مادر خوش‌رفتار با كودك‌ خردسال‌ و پناه‌ مردم‌ در پيش‌آمدها و كارهاي‌ بزرگ‌ است.

دقّت‌ در تعابير آمده‌ در اين‌ متن‌ كوتاه، عمق‌ را‌فت، مهر، دلسوزي‌ و محبّت‌ امام‌ را نسبت‌ به‌ مردم‌ مي‌رساند. نگاه‌ كنيد: همدمي‌ سازگار، پدري‌ مهربان، برادري‌ تني، مادري‌ خوش‌ رفتار با كودك‌ خردسال‌ و ملجأ‌ و پناهگاه‌ مردم‌ در امور بزرگ‌ و پيش‌آمدها.

در روايتي‌ مهر پيامبر(ص) اين‌گونه‌ بازگو شده‌ است: <و كان‌ اشفق‌ الناس‌ علي‌ الناس‌ و ارا‌ف‌ الناس‌ بالناس...؛ با محبّت‌ترين‌ و پر مهرترين‌ فرد نسبت‌ به‌ مردم‌ بود.>2

در روايتي‌ مي‌خوانيم:

عن‌ عبداللّه‌ بن‌ ابان‌ الزّيات‌ و كان‌ مكيناً عندالرضا(ع) قال:

قلت‌ للرضا(ع) ادع‌ اللّه‌ لي‌ و لا‌هل‌ بيتي‌ فقال: اولست‌ افعل؟ واللّه‌ انّ ا‌عمالكم‌ لتعرض‌ عليّ في كلّ يوم‌ وليله` قال‌ فاستعظمت‌ ذل فقال‌ لي: ا‌ما تقرء كتاب‌ اللّه‌ عزّوجلّ )وقل‌ اعملوا فسيري‌ اللّه‌ عملكم‌ و رسوله‌ والمومنون( قال: هو واللّه‌ عليّ بن‌ ا‌بي طالب(ع).3

عبداللّه‌ بن‌ ابان‌ زيّات‌ كه‌ موقعيّت‌ ويژه‌اي‌ نزد حضرت‌ رضا(ع) داشت، گويد:

از امام‌ رضا(ع) خواستم‌ كه‌ براي‌ من‌ و اهل‌ بيتم‌ دعا كنيد، حضرت‌ فرمود: آيا مگر دعا نمي‌كنم؟ به‌ خدا سوگند اعمال‌ و رفتار شما در هر روز و شب‌ بر من‌ عرضه‌ مي‌شود. راوي‌ گويد: اين‌ گفتهِ‌ امام‌ برايم‌ بزرگ‌ جلوه‌ كرد، امام‌ فرمود: آيا كتاب‌ خدا را نمي‌خواني‌كه‌ مي‌گويد: <بگو عمل‌ كنيد. خدا و رسول‌ او و مؤ‌منان‌ اعمال‌ شما را مي‌بينند>. امام‌ افزود كه‌ به‌ خدا سوگند منظور عليّ بن‌ ابي‌طالب(ع) است.

از اين‌ روايت‌ به‌ دست‌ مي‌آيد كه‌ به‌ هنگام‌ ارائهِ‌ اعمال‌ به‌ امام(ع)، امام(ع) براي‌ مردم‌ هر روز و شب‌ دعا مي‌كند.

در روايتي‌ ديگر آمده‌ است: <جعلهم‌ اللّه‌ حياه` للانام‌ و مصابيح‌ للظلام؛ خداوند امامان‌ را مايه‌ حيات‌ مردم‌ و چراغ‌هايي‌ براي‌ تاريكي‌ها قرار داده‌ است>.4

در ديگر روايت‌ آمده‌ است:

انّ الامامه` لاتصلح‌ اِلاّ لرجل‌ فيه‌ ثلاث‌ خصال‌ ورع‌ يحجزه‌ عن‌ المحارم‌ وحلم‌ يمل به‌ غضبه‌ و حسن‌ الخلافه` علي‌ من‌ ولّي‌ عليه‌ حتي‌ يكون‌ له‌ كالوالد الرحيم.5

امامت‌ جز براي‌ فردي‌ كه‌ سه‌ خصلت‌ در او باشد شايسته‌ نيست: ترس‌ از خدا كه‌ او را از همه‌ حرام‌ها باز دارد و بردباري‌اي‌ كه‌ با آن‌ بر غضب‌ خويش‌ مسلّط‌ باشد و نيكو امامت‌ كردن‌ بر كسي‌ كه‌ در زير سرپرستي‌ و ولايت‌ اوست، تا آن‌ اندازه‌ كه‌ چون‌ پدري‌ مهربان‌ براي‌ او باشد.

در روايات‌ ما، والدين‌ بر پيامبر و امام(ع) تطبيق‌ داده‌ شده‌ است‌ و از ديگر سو امام(ع) مصداق‌ <ماء معين> (آب‌ گوارا) و تعابيري‌ از اين‌ دست‌ قرار گرفته‌ است‌ كه‌ اين‌ها، همه‌ مهر امام‌ و سودمندي‌ وي‌ را در راستاي‌ منافع‌ مردم‌ بازگو مي‌كند.

مهر امام‌ زمان(ع)

در بخش‌ دوّم‌ بنگريد كه‌ امام‌ چگونه‌ حكومتي‌ برپا مي‌سازد.

در روايت‌ آمده‌ است:

يرضي‌ في خلافته‌ اهل‌ الا‌رض‌ و ا‌هل‌ السماء والطير في الجوّ.6

زمينيان‌ و آسمانيان‌ در زمان‌ حكومت‌ وي‌ خشنود مي‌گردند و پرندگان‌ فضا شاد مي‌شوند.

در روايتي‌ ديگر آمده‌ است:

...فطوبي‌ لمن‌ ا‌درك‌ ا‌يّامه‌ و به‌ يفرّج‌ اللّه‌ عن‌ الامّه` حتّي‌ يملا‌ها قسطاً و عدلاً... .7

خوشا به‌ حال‌ آن‌ كه‌ زمان‌ حكومت‌ اين‌ امام‌ را درك‌ كند. خداوند به‌ واسطهِ‌ وي‌ براي‌ امّت‌ فرج‌ و گشايشي‌ پديد مي‌آورد تا آن‌جا كه‌ زمين‌ را از قسط‌ و عدل‌ پر مي‌سازد.

و باز آمده‌ است‌ كه‌ پيامبر مي‌گويد:

يتنعّم‌ امّتي في زمانه‌ نعيماً لم‌ يتنعّموا مثله‌ قط‌ البرّ والفاجر يرسل‌ السماء عليهم‌ مدراراً ولاتدّخر الا‌رض‌ شيئاً من‌ نباتها8.

امّت‌ من‌ در زمان‌ مهدي(ع) از چنان‌ نعمتي‌ بهره‌مند مي‌گردند كه‌ مانندش‌ را هيچ‌كس‌ نديده‌ است‌ نه‌ خوبان‌ و نه‌ بدان. نعمت‌هاي‌ آسماني‌ به‌ وفور بر آنان‌ فرو مي‌ريزد و زمين‌ هر چه‌ دارد مي‌روياند.

و براي‌ همين‌ است‌ كه‌ پيامبر اكرم(ص) مسلمانان‌ را به‌ ظهور حضرت‌ مهدي(ع) در آينده‌ بشارت‌ مي‌دهد.

گاه‌ مي‌گويد <ابشّركم‌ بالمهدي>9 و گاه‌ سه‌ بار تكرار مي‌كند كه: <ابشروا بالمهدي>10 و مي‌افزايد:

يخرج‌ علي‌ حين‌ اختلاف‌ من‌ الناس‌ و زلزال‌ شديد. يملا‌ الا‌رض‌ قسطاً و عدلاً كما ملئت‌ ظلماً و جوراً يملا‌ قلوب‌ عباده‌ عباده` و يسعهم‌ عدله.11

هنگامي‌ كه‌ مردم‌ در اختلاف‌ شديدي‌ به‌ سر مي‌برند و زلزلهِ‌ شديدي‌ زمين‌ را فراگرفته‌ است، او از راه‌ مي‌رسد و زمين‌ را از قسط‌ و عدل‌ پر مي‌سازد؛ آن‌ گونه‌ كه‌ از ظلم‌ و جور پر شده‌ است. دل‌هاي‌ مردم‌ را مالامال‌ از بندگي‌ خدا مي‌كند و عدالتش‌ فراگير مي‌گردد و مردم‌ را در گشايش‌ قرار مي‌دهد.

در روايت‌ ديگري‌ آمده‌ است: <يرضي‌ عنه‌ ساكن‌ السماء و ساكن‌ الا‌رض؛ ساكنان‌ زمين‌ و ساكنان‌ آسمان‌ از امام‌ مهدي(ع) در رضايت‌ و خشنودي‌اند>.12

در روايت‌ ديگري‌ پس‌ از آن‌ كه‌ امام(ع) ارزش‌ زمان‌ غيبت‌ را بازگو مي‌كند، به‌ شيعيان‌ يادآور مي‌شود كه‌ در چنين‌ زمان‌ سختي‌ اگر پاي‌ بند باقي‌ بمانند و در راه‌ خدا گام‌ بردارند به‌ ارزش‌هاي‌ بسياري‌ دست‌ مي‌يابند.

راوي‌ مي‌گويد:

بنابراين،‌ ما آرزو نمي‌كنيم‌ كه‌ زمان‌ غيبت‌ سپري‌ گردد و در زمان‌ ظهور حق‌ و از اصحاب‌ حضرت‌ قائم(ع) باشيم؛ چرا كه‌ در زمان‌ شما بودن‌ فضيلت‌ بيش‌تري‌ خواهد داشت.

حضرت‌ در پاسخ‌ با تعجب‌ مي‌فرمايد:

سبحان‌ اللّه‌ ا‌ما تحبّون‌ ان‌ يظهر اللّه‌ عزّوجلّ الحق‌ و العدل‌ في‌ العباد و يحسن‌ حال‌ عامّه` الناس‌ و يجمع‌ اللّه‌ الكلمه` و يؤ‌لّف‌ بين‌ القلوب‌ المختلفه` و لايعصي‌ اللّه‌ في ا‌رضه‌ و يقام‌ حدوداللّه‌ في خلقه‌ و يردّ الحق‌ الي‌ ا‌هله... .

سبحان‌ اللّه، آيا دوست‌ نمي‌داريد كه‌ خداوند حقّ و عدل‌ را آشكار سازد و حال‌ عموم‌ مردم‌ بهبود يابد و مردم‌ متحد گردند، دل‌ها به‌ هم‌ پيوند خورد و در روي‌ زمين‌ معصيت‌ خدا نشود و حدود الهي‌ در ميان‌ مردم‌ اجرا گردد و حقّ به‌ اهلش‌ برگردد... .

بنگريد، چه‌ زماني‌ مي‌شود و چه‌ رفاه‌ و راحتي‌ و رضايتي‌ براي‌ عموم‌ مردم‌ پديد مي‌آيد، درگيري‌ حضرت‌ به‌ جاست؛ چرا كه‌ نتيجه‌اش‌ مطلوب‌ است. شمشير او درست‌ عمل‌ مي‌كند؛ چرا كه‌ در راه‌ بهسازي‌ حال‌ عموم‌ مردم‌ است.

به‌ هنگامي‌ كه‌ فردي‌ چاقوي‌ جرّاحي‌ را در دست‌ جراح‌ مي‌بيند، شايد خيال‌ كند كه‌ اين‌ جراح‌ بي‌ مهر و عطوفت‌ است‌ كه‌ چنين‌ مي‌برد و مي‌دوزد، ولي‌ وقتي‌ كه‌ جان‌ سامان‌ يافته‌ بيمار را در لحظاتي‌ بعد مي‌نگرد، مي‌فهمد كه‌ چه‌ مهري‌ وجود اين‌ دكتر جراح‌ را گرفته‌ بود.

قهر حضرت‌ براي‌ مهر است‌ و آغشته‌ به‌ مهر. مهر اوست‌ كه‌ او را چنين‌ قهرآميز مي‌سازد و قهر اوست‌ كه‌ مهر مردمان‌ را در پي‌ دارد. به‌ گفته‌ علامه‌ طباطبايي(ره) درباره‌ خداوند، اقتضاي‌ رحمت‌ در وجود مقدّس‌ خداوند است‌ و اقتضاي‌ قهر در زمينه‌ها. در ارتباط‌ با حضرت‌ مهدي‌ ارواحنافداه‌ نيز چنين‌ است؛ نقص‌ در قابل‌ است. معاندان‌ و معارضان‌ و سركشان‌ و متمرّدان‌ زمينه‌ قهر حضرت‌ را فراهم‌ مي‌آورند و گرنه‌ در وجود مقدّس‌ حضرت‌ جز مهر نيست.

قهر حضرت‌ نيز رحمت‌ است؛ هم‌ براي‌ مجرم‌ و هم‌ براي‌ ديگران. براي‌ مجرمان‌ مهر است؛ چرا كه‌ از استمرار جرمشان‌ جلوگيري‌ مي‌كند و براي‌ ديگران‌ مهر است؛ چون‌ با نفي‌ مجرم‌ زمينه‌ تعالي‌ و پرورش‌ براي‌ مردمان‌ بهتر فراهم‌ مي‌گردد.

راوي‌ گويد: امام‌ به‌ من‌ فرمود:

يا ابا ابراهيم‌ هوالمفرّج‌ للكرب‌ عن‌ شيعته‌ بعد ظنك شديد و بلاء طويل‌ وجور فطوبي‌ لمن‌ ا‌درك‌ ذلك الزمان... .13

اي‌ ابا ابراهيم، حضرت‌ مهدي(ع) رنج‌ و غم‌ شيعه‌ را پس‌ از يك‌ دورهِ‌ سخت‌ و بلايي‌ طولاني‌ و ستمي‌ دراز مي‌زدايد و گشايش‌ مي‌آفريند. خوشا آنان‌ كه‌ آن‌ زمان‌ را درك‌ كنند... .

آري، <طوبي‌ لمن‌ ا‌درك‌ زمانه‌ و لحق‌ اوانه‌ و شهد ايّامه؛ خوشا آنان‌ كه‌ زمانش‌ را درك‌ كنند، به‌ آن‌ زمان‌ دست‌ يابند و شاهد آن‌ روزها باشند>.14

در تشرّفي‌ كه‌ ابراهيم‌ بن‌ مهزيار داشته‌ است، در آغاز گفت‌وگو امام‌ به‌ او مي‌گويد:

مرحباب يا ا‌با اِسحاق‌ لقد كانت‌ الا‌يّام‌ تعدني و ش لقاي والمعاتب‌ بيني و بين علي‌ تشاحط‌ الدار و تراخي‌ المزار تخيٍّل‌ لي صورت حتّي‌ كأن‌ لم‌ نخل‌ طرفه` عين‌ من‌ طيب‌ المحادثه` و خيال‌ المشاهده` و ا‌نا ا‌حمداللّه‌ ربّي وليّ الحمد علي‌ ماقيّض‌ من‌ التلاقي و رفّه‌ من‌ كربه` التنازع‌ والاستشراف‌ ثمّ سأ‌لني عن‌ اِخواني متقدّمها و متأ‌خرها.15

خوش‌ آمدي‌ اي‌ ابا اسحاق. روزها نزديكي‌ ديدارت‌ را به‌ من‌ نويد مي‌داد و امور رضايت‌ بخش‌ ميان‌ من‌ و تو با اين‌ كه‌ از هم‌ دور بوديم‌ و ديدارت‌ به‌ تأ‌خير افتاده‌ بود، ولي‌ سيمايت‌ را در خيال‌ برايم‌ به‌ تصوير مي‌كشيد تا آن‌جا كه‌ گويا لحظه‌اي‌ بدون‌ لذّت‌ گفت‌وگوي‌ با تو و تصوّر ديدار تو نبوده‌ام‌ و من‌ خدايم‌ را كه‌ وليّ حمد است‌ براي‌ فراهم‌ سازي‌ ديدارت‌ و گشايش‌ بخشي‌ از سختي‌ درگيري‌ و ستم‌ سپاس‌ مي‌گويم.

ابن‌ مهزيار گويد: آن‌گاه‌ امام(ع) از دوستان‌ و برادرانم‌ در گذشته‌ و حال‌ پرسيد.

در نقل‌ ديگري‌ آمده‌ است‌ كه‌ امام‌ به‌ او فرمود: <كنّا نتوقّع ليلاً و نهاراً؛ ما شب‌ و روز در انتظار ديدارت‌ بوديم>.16

اين‌ است‌ مهر امام‌ و چنين‌ است‌ را‌فت‌ امامت‌ و اين‌گونه‌ است‌ دلسوزي‌ و محبّت‌ حجّت‌ خدا؛ قهر او از مهرش‌ نشأ‌ت‌ مي‌گيرد و جنگ‌ او براي‌ صلح‌ است. كشتار وي‌ براي‌ ايجاد حيات‌ و زندگي‌ در جامعه، تندي‌اش‌ نشان‌ محبّت‌ و ترش‌ رويي‌اش‌ از روي‌ دلسوزي، نهيبش‌ براي‌ آرام‌ سازي‌ و فريادش‌ براي‌ آرامش‌ دهي‌ است.

در نامه‌ حضرت‌ به‌ شيخ‌ مفيد آمده‌ است:

انّا غير مهملين‌ لمراعاتكم‌ و لاناسين‌ لذكركم‌ ولولا ذل لنزل‌ بكم‌ اللا‌واء واصطلمكم‌ الا‌عداء.17

ما نسبت‌ به‌ شما بي‌توجه‌ نيستيم‌ و شما را از ياد نبرده‌ايم‌ و اگر چنين‌ نبود، رنج‌ و سختي‌ برايتان‌ پيش ميآمد و دشمنان‌ شما را از ريشه‌ در مي‌آوردند.

بنابراين، اگر در روايات، قهر بي‌ بديل‌ حضرت‌ مطرح‌ است، اين‌ خود نشاني‌ از مهر بي‌ بديل‌ اوست. نفي‌ قهر نفي‌ مهر است. ما نبايد در نفي‌ روايات‌ قهر حضرت‌ شتاب‌ كنيم‌ و پنداريم‌ كه‌ اين‌ روايات‌ چهرهِ‌ خشني‌ از حضرت‌ مي‌سازد و مهر حضرت‌ را نفي‌ مي‌كند. اين‌ دو در كنار هم‌ در جايگاه‌ ويژهِ‌ خود دو روي‌ يك‌ سكّه‌ است‌ و اصلاً تعارضي‌ در كار نيست.

رها كنيد كساني‌ را كه‌ مي‌پندارند قصاص‌ و اجراي‌ حد الهي‌ و مانند آن‌ با مهر و محبّت‌ ناسازگار است. بنگريد كه‌ خداوند چگونه‌ قصاص‌ را مطرح‌ مي‌سازد: )ولكم‌ في‌ القصاص‌ حيوه` يا اولي‌ الالباب(؛18 <اي‌ عاقلان، قصاص‌ مايهِ‌ زندگي‌ و حيات‌ شماست>.

روايات‌ قهر

هم‌ اكنون‌ با ما همراه‌ شويد تا آماري‌ از روايات‌ قهر ارائه‌ دهيم‌ و به‌ بخشي‌ از اين‌ روايات‌ بنگريم.

البته‌ ما انكار نمي‌كنيم‌ كه‌ شايد برخي‌ از روايات‌ به‌ دليل‌ موجّهي‌ اگر ثابت‌ شود جعلي‌ و غيرواقعي باشد، ولي‌ اين‌ بدان‌ معني‌ نيست‌ كه‌ قهر حضرت‌ را انكار كنيم‌ و به‌ روايات‌ قهر بي‌اعتنا شويم.

روايات‌ قهر بسيار است‌ آن‌ گونه‌ كه‌ روايات‌ مهر نيز فراوان‌ بود. ما در اين‌ مقاله‌ به‌ نمونه‌هايي‌ اشاره‌ مي‌كنيم.

الف) رواياتي‌ كه‌ قهر حضرت‌ را در كنار مهر نشانده‌ است:

فياطوبي‌ لمن‌ ادركه‌ و كان‌ من‌ انصاره‌ والويل‌ كلّ الويل‌ لمن‌ ناواه‌ و خالفه‌ و خالف‌ ا‌مره‌ و كان‌ من‌ ا‌عدائه.

خوشا آنان‌ كه‌ حضرت‌ را درك‌ كنند و از ياران‌ وي‌ گردند و واي‌ و بسيار واي‌ بر كساني‌ كه‌ با وي‌ دشمني‌ كنند، دستور وي‌ را سر ننهند و از دشمنان‌ وي‌ باشند.

ب) رواياتي‌ كه‌ هشدار مي‌دهد اگر خواهان‌ ظهور و حضور حضرت‌ هستيد، از خدا بخواهيد كه‌ با عافيت‌ او را ببينيد؛ چرا كه‌ حضرت‌ مي‌خواهد از دشمنان‌ خدا انتقام‌ گيرد، در برابر دشمنان‌ و كارشكنان‌ بي‌مهابا و بدون‌ تقيّه‌ ايستادگي‌ مي‌كند و آنان‌ را امان‌ نمي‌دهد. او براي‌ دشمنان‌ عذابي‌ دردناك‌ است.

بنگريد:

اِذا تمني‌ ا‌حدكم‌ القائم‌ فليتمنّه‌ في عافيه` فاِنّ اللّه‌ بعث‌ محمّداً(ص) رحمه` و يبعث‌ القائم‌ نقمه`.

در روايت‌ ديگري‌ در پاسخ‌ به‌ تأ‌خير اجراي‌ بعضي‌ از حدود تا زمان‌ حضرت‌ آمده‌ است:

...اِنّ اللّه‌ تبارك‌ و تعالي‌ بعث‌ محمّداً(ص) رحمه`‌و بعث‌ القائم(ع) نقمه`.

پ) رواياتي‌ كه‌ از خروج، قيام‌ به‌ سيف‌ (انقلاب‌ قهرآميز)، لشكر، زره، اسب، پرچم‌ و نام‌ قائم(ع) سخن‌ مي‌گويد؛ اين روايات نيز نشان‌ قهر حضرت‌ است.

بنگريد:

فقال‌ له‌ اُبّي و ما دلائله‌ و علاماته‌ يا رسول‌ اللّه‌ قال:

له‌ عَلَمٌ اِذا حان‌ وقت‌ خروجه‌ انتشر ذل العلم‌ من‌ نفسه‌ و ا‌نطقه‌ اللّه‌ عزّوجلّ فناداه‌ العلم: اخرج‌ يا وليّ اللّه‌ فاقتل‌ ا‌عداء اللّه‌ و هما آيتان‌ و علامتان‌ و له‌ سيف‌ مغمد فاِذا حان‌ وقت‌ خروجه‌ اقتلع‌ ذل السيف‌ من‌ غمده‌ وا‌نطقه‌ اللّه‌ عزّوجلّ فناداه‌ السيف‌ اخرج‌ يا وليّ اللّه‌ فلا يحلّ لك ان‌ تقعد عن‌ ا‌عداء اللّه‌ فيخرج‌ ويقتل‌ ا‌عداء اللّه‌ حيث‌ ثقفهم‌ و يقيم‌ حدود اللّه‌ و يحكم‌ بحكم‌ اللّه‌ يخرج‌ و جبرئيل‌ عن‌ يمينه‌ و ميكائيل‌ عن‌ يسرته... .19

ا‌بيّ از پيامبر خدا(ص) پرسيد نشانه‌هاي‌ امام‌ چيست؟ حضرت‌ فرمود:

پرچمي‌ دارد آن‌ زمان‌ كه‌ وقت‌ خروج‌ نزديك‌ گردد آن‌ پرچم‌ خود به‌ خود باز مي‌شود و خداوند پرچم‌ را به‌ زبان‌ مي‌آورد و امام‌ را ندا مي‌دهد كه: <اي‌ وليّ خدا خروج‌ كن‌ و دشمنان‌ خدا را بكش.> اين‌ دو نشانه‌ و علامت‌ است.

و باز شمشيري‌ در غلاف‌ دارد كه‌ تا زمان‌ خروج‌ نزديك‌ شود، از غلاف‌ در آيد و خداوند شمشير را گويا سازد و شمشير به‌ امام(ع) ندا دهد كه‌ اي‌ وليّ خدا خروج‌ كن‌ جايز نيست‌ كه‌ بنشيني. امام‌ خروج‌ مي‌كند و هر جا كه‌ دشمنان‌ خدا را بيابد مي‌كشد، حدود الهي‌ را به‌ پا مي‌دارد و بر طبق‌ حكم‌ خدا داوري‌ مي‌كند. او خروج‌ مي‌كند در حالي‌ كه‌ جبرئيل‌ سمت‌ راست‌ او و ميكائيل‌ در سمت‌ چپ‌ اوست... .

و در روايتي‌ آمده‌ است:

يا عليّ اِنّ قائمنا اِذا خرج‌ يجتمع‌ اِليه‌ ثلاثمأه` و ثلاثه‌ عشر رجلاً عدد رجال‌ بدر فاذا حان‌ وقت‌ خروجه‌ يكون‌ له‌ سيف‌ مغمود ناداه‌ السيف: قم‌ يا وليّ اللّه‌ فاقتل‌ ا‌عداء اللّه.20

علي‌ جان، قائم‌ ما آن‌ زمان‌ كه‌ خروج‌ كند سيصد و سيزده‌ نفر به‌ تعداد لشكر بدر با او همراه‌ مي‌شوند و آن‌ زمان‌ كه‌ ظهورش‌ فرا رسد شمشير غلاف‌ شده‌ به‌ او ندا مي‌دهد كه‌اي‌ وليّ خدا به‌ پا خيز و دشمنان‌ خدا را بكش.

ت) رواياتي‌ كه‌ از ثواب‌ كشتن‌ و كشته‌ شدن‌ در كنار آن‌ حضرت‌ سخن‌ مي‌گويد:

من‌ ا‌درك‌ قائمنا فقتل‌ معه‌ كان‌ له‌ ا‌جر شهيدين‌ و من‌ قتل‌ بين‌ يديه‌ عدوّاً لنا كان‌ له‌ ا‌جر عشرين‌ شهيداً.

هر كس‌ كه‌ قائم‌ ما را درك‌ كند و در كنار او كشته‌ شود، پاداش‌ دو شهيد و هر كس‌ كه‌ در پيش‌ روي‌ حضرت‌ دشمن‌ ما را بكشد، پاداش‌ بيست‌ شهيد را دارد.

در همين‌ جا مناسب‌ است‌ اشاره‌ كنيم‌ به‌ دعاهايي‌ كه‌ درخواست‌ شهادت‌ در ركاب‌ حضرت‌ را از خداوند مي‌نمايد. بنگريد به‌ دعاي‌ عهد در آن‌جا كه‌ از خدا مي‌خواهيم‌ ما را از كساني‌ قرار دهد كه‌ در پيش‌ روي‌ حضرت‌ به‌ شهادت‌ برسيم‌ و ادامه‌ مي‌دهيم:

اللّهم‌ اِن‌ حال‌ بيني و بينه‌ الموت‌ الّذي‌ جعلته‌ علي‌ عبادك‌ حتماً مقتضيّاً فأ‌خرجني من‌ قبري مؤ‌تزراً كفني شاهراً سيفي مجرّداً قناتي ملبيّاً دعوه` الداعي في الحاضر والبادي‌

پروردگارا اگر مرگي‌ كه‌ بر بندگانت‌ حتم‌ كرده‌اي‌ بين‌ من‌ و ديدار حضرت‌ فاصله‌ شد، مرا در زمان‌ ظهور حضرت‌ از قبر زنده‌ كن‌ و بيرون‌ آور در حالي‌ كه‌ كفنم‌ را چون‌ ازاري‌ بر خود گرفته‌ام‌ و شمشيرم‌ را از نيام‌ بيرون‌ كشيده‌ام‌ و نيزه‌ام‌ را لخت‌ كرده‌ام‌ و در شهر و روستا به‌ دعوت‌ امام(ع) پاسخ‌ مثبت‌ مي‌دهم.

ث) رواياتي‌ كه‌ مي‌گويد پس‌ از شهادت‌ امام‌ حسين(ع) خداوند وعده داد كه با قائم انتقام او را مي‌گيرد؛

آن گاه‌ كه‌ فرشتگان‌ ضجّه‌ زدند و از خداوند خواستند تا صفحهِ‌ زمين‌ را از لوث‌ وجود مردمان‌ پاك‌ سازند؛ چرا كه‌ مردم‌ حرمت‌ خدا را نگه‌ نداشتند و برگزيدهِ‌ خدا را كشتند، خداوند پرده‌اي‌ را كنار زد و سيماي‌ امامان(ع) را نشان‌ داد و اشاره‌ كرد كه‌ با اين‌ قائم(ع) انتقام‌ مي‌گيرم.

اين‌ روايات‌ بازگو مي‌كند كه‌ قائم(ع) منتقم‌ است‌ و اين‌ خود نشان‌ دهندهِ‌ چهرهِ‌ قهرآميز امام(ع) است‌ و اساساً يكي‌ از القاب‌ معروف‌ حضرت، همين‌ لقب‌ منتقم‌ است:

قال‌ ا‌بوعبداللّه‌ لمّا كان‌ من‌ ا‌مرالحسين‌ بن‌ عليّ(ع) ما كان‌ ضجّت‌ الملائكه` اِلي‌ اللّه‌ تعالي‌ و قالت:

يا ربّ يفعل‌ هذا بالحسين‌ صفيّ و ابن‌ نبيّ قال: فأ‌قام‌ اللّه‌ لهم‌ ظلّ القائم(ع) و قال‌ بهذا ا‌نتقم‌ له‌ من‌ ظالميه.21

چون‌ سيّدالشهدا به‌ شهادت‌ رسيد، فرشتگان‌ به‌ درگاه‌ خدا ضجّه‌ زدند و ناليدند و عرضه‌ داشتند: خدايا با برگزيده‌ تو و فرزند پيامبرت، حسين(ع) چنين‌ مي‌كنند. حضرت‌ فرمود: آن‌ گاه‌ خداوند ظلّ قائم(ع) را برايشان‌ برپا ساخت‌ و فرمود: با اين‌ فرد از كساني‌ كه‌ به‌ امام‌ حسين(ع) ظلم‌ كرده‌اند انتقام‌ مي‌گيرم.

در روايت‌ ديگر آمده‌ است:

عن‌ الثمالي: قال‌ قلت‌ لا‌بي جعفر(ع) يابن‌ رسول‌ اللّه‌ ا‌لستم‌ كلّكم‌ قائمين‌ بالحق‌ قال‌ بلي‌ قلت‌ فلم‌ سمّي القائم‌ قائماً قال: لمّا قتل‌ جدّي‌ الحسين‌ ضجّت‌ الملائكه` اِلي‌ اللّه‌ عزّوجلّ بالبكاء والنحيب‌ و قالوا: الهنا و سيّدنا اتغفل‌ عمّن‌ قتل‌ صفوتك وابن‌ صفوتك و خيرتك من‌ خلق فأ‌وحي‌ اللّه‌ عزّوجلّ اليهم‌ قرّوا ملائكتي فوعزّتي و جلالي لا‌نتقمن‌ منهم‌ ولو بعد حين‌ ثمّ كشف‌ اللّه‌ عزّوجلّ عن‌ الائمه` من‌ ولد الحسين(ع) للملائكه` فسرّت‌ الملائكه` بذلك فاذا ا‌حدهم‌ قائم‌ يصلّي فقال‌ اللّه‌ عزّوجلّ: بذلك القائم‌ ا‌نتقم‌ منهم.22

باز هم‌ بنگريد:...

فاِنّ الحسين(ع) لمّا قتل‌ عجّت‌ السماوات‌ والارض‌ و من‌ عليهما والملائكه` فقالوا: يا ربّنا اِئذن‌ لنا في هلاك‌ الخلق‌ حتّي‌ نجدهم‌ من‌ جديد الا‌رض‌ بما استحلوا حرمتك و قتلوا صفوتك فأ‌وحي‌ اللّه‌ اِليهم: يا ملائكتي و يا سماواتي و يا ا‌رضي اسكنوا ثمّ كشف‌ حجاباً من‌ الحجب‌ فاِذا خلفه‌ محمّد و اثني‌ عشر وصيّاً له(ع) ثم‌ ا‌خذ بيد فلان‌ القائم‌ من‌ بينهم‌ فقال: يا ملائكتي و يا سماواتي و يا ا‌رضي بهذا ا‌نتصر لهذا قالها ثلاث‌ مرآت.23

و نيز روايات‌ ديگري‌ داريم‌ كه‌ از انتقام‌گيري‌ و تسلط‌ حضرت‌ سخن‌ مي‌گويد. بنگريد:

<اِذا قام‌ قائمنا انتقم‌ اللّه‌ ولرسوله‌ و لنا اجمعين؛ آن‌ زمان‌ كه‌ قائم، قيام‌ كند او براي‌ خدا و رسول‌ و براي‌ ما انتقام‌ مي‌گيرد>.24

ج) رواياتي‌ كه‌ حضور حضرت‌ را عذاب‌ و انتقام‌ (البته‌ براي‌ دشمنان‌ و سركشان) مي‌داند؛ بنگريد:

عن‌ مفضّل‌ بن‌ عمر قال:

سأ‌لت‌ ا‌با عبداللّه(ع) عن‌ قول‌ اللّه‌ عزوّجلّ: ) ولنذيقنّهم‌ من‌ العذاب‌ الا‌دني‌ دون‌ العذاب‌ الا‌كبر( قال: الا‌دني‌ غلاء السعر والا‌كبر المهدي بالسيف.

مفضل‌ بن‌ عمر گويد:

از امام‌ صادق(ع) درباره‌ اين‌ آيه‌ كه‌ به‌ آنان‌ از عذاب‌ كم‌تر پيش‌ از عذاب‌ بزرگ‌تر مي‌چشانيم، پرسيدم‌ حضرت‌ فرمود: عذاب‌ كم‌تر گراني‌ قيمت‌هاست‌ و عذاب‌ بزرگ‌تر حضور مهدي(ع) با شمشير است.

در روايت‌ ديگري‌ در پاسخ‌ به‌ تأ‌خير اجراي‌ بعضي‌ از حدود تا زمان‌ حضرت‌ قائم(ع) آمده‌ است:

فكيف‌ ا‌خرّه‌ اللّه‌ للقائم(ع) فقال‌ له: اِنّ اللّه‌ تبارك‌ و تعالي‌ بعث‌ محمّداً(ص) رحمه` و بعث‌ القائم(ع) نقمه`.

چون‌ پيامبر(ص) پيامبر رحمت‌ است‌ و امام‌ قائم(ع) براي‌ انتقام‌گيري‌ مي‌آيد اين‌ تأ‌خير انجام‌ گرفته‌ است.

در ديگر روايت‌ آمده‌ است:

... قوله‌ تعالي‌) هل‌ ينظرون‌ اِلاّ ان‌ تأ‌تيهم‌ الملائكه` ا‌و يأ‌تي ربّ ا‌و يأ‌تي بعض‌ آيات‌ ربّ يخبر محمّداً(ص) عن‌ المشركين‌ والمنافقين‌ الذين‌ لم‌ يستجيبوا للّه‌ و لرسوله( فقال: هل‌ ينظرون‌ الاّ ان‌ تأ‌تيهم‌ الملائكه` ا‌و يأ‌تي ربّ او يأ‌تي‌ بعض‌ آيات‌ ربّ يعني‌ بذلك العذاب‌ تأ‌تيهم‌ في دار الدنيا كما عذّب‌ القرون‌ الاولي‌ فهذا خبر يخبر به‌ النبي(ص) عنهم‌ ثم‌ قال: يوم‌ يأ‌تي‌ بعض‌ آيات‌ ربّ لاينفع‌ نفساً اِيمانها لم‌ تكن‌ آمنت‌ من‌ قبل‌ الايه` يعني لم‌ تكن‌ آمنت‌ من‌ قبل‌ ان‌ تجييء هذه‌ الايه` و هذه‌ الايه` هي طلوع‌ الشمس‌ من‌ مغربها.25

و در روايت‌ ديگر مي‌خوانيم:

بعد طلوع‌ شمس‌ من‌ مغربها فعند ذلك ترفع‌ التوبه` فلا توبه` تقبل‌ ولاعمل‌ يرفع‌ ولاينفع‌ نفساً اِيمانها لم‌تكنآمنت من قبل‌ا‌وكسبت في‌اِيمانها خيراً... .26

همان‌گونه‌ كه‌ مي‌بينيد در اين‌ روايات‌ نيز منظور از بعضي‌ از آيات، عذاب‌ دنيوي‌ است‌ و آن‌ نيز بر طلوع‌ خورشيد از مغرب‌ كه‌ همان‌ ظهور حضرت‌ مهدي‌ ارواحنافداه‌ است‌ تطبيق‌ گرديده‌ است.

باز در روايت‌ معروفي‌ آمده‌ است:

...فيفيض‌ العلم‌ منه‌ (قم) اِلي‌ سائر البلاد في‌ المشرق‌ والمغرب‌ فيتم‌ حجه`‌اللّه‌ علي‌ الخلق‌ لايبقي‌ ا‌حد علي‌ الا‌رض‌ لم‌ يبلغ‌ اِليه‌ الدين‌ والعلم‌ ثمّ يظهر القائم(ع) و يصير سبياً لنقمه` اللّه‌ و سخطه‌ علي‌ العباد لانّ اللّه‌ لاينتقم‌ من‌ العباد اِلاّ بعد انكارهم‌ حجّه`.27

علم‌ از قم‌ به‌ ديگر بلاد در شرق‌ و غرب‌ جاري‌ مي‌گردد و در نتيجه‌ حجّت‌ خدا بر خلقش‌ تمام‌ مي‌شود تا آن‌ جا كه‌ بر روي‌ پهنه‌ زمين‌ كسي‌ نمي‌ماند كه‌ دين‌ و علم‌ به‌ او نرسيده‌ باشد.

آن‌ گاه‌ حضرت‌ قائم(ع) آشكار مي‌گردد. او سبب‌ انتقام‌ خدا و خشم‌ وي‌ بر مردمان‌ است؛ چرا كه‌ خداوند از مردمان‌ انتقام‌ نمي‌گيرد مگر پس‌ از آن‌ كه‌ حجت‌ را نپذيرند.

چ) رواياتي‌ كه‌ دستور مي‌دهد براي‌ قيام‌ حضرت‌ آماده‌ شويد و حتّي‌ اگر شده‌ يك‌ تير فراهم‌ سازيد.

<ليعدّنّ ا‌حدكم‌ لخروج‌ القائم‌ و لو سهماً؛ براي‌ خروج‌ حضرت‌ قائم(ع) اگر شده‌ حتّي‌ يك‌ تير آماده‌ كنيد>.28

ح) رواياتي‌ كه‌ مي‌گويد به‌ راحتي‌ حكومت‌ جهاني‌ حضرت‌ پديد نمي‌آيد و با رفاه‌ به‌ اين‌ هدف‌ بزرگ‌ نمي‌توان‌ رسيد و بايد رنج‌ كشيد، عرق‌ ريخت‌ و خون‌ داد. بنگريد:

... قلت‌ اِنّهم‌ يقولون‌ اِنّه‌ اِذا كان‌ ذلك استقامت‌ له‌ الامور فلا يهرق‌ محجمه` دم‌ فقال: كلاّ والذي نفسي بيده‌ حتّي‌ نمسح‌ وا‌نتم‌ العرق‌ والعلق‌ و ا‌ومأ‌ بيده‌ اِلي‌ جبهته.29

راوي‌ گويد

به‌ امام‌ گفتم: مي‌گويند در آن‌ زمان‌ كارها براي‌ حضرت‌ و به‌ نفع‌ حضرت‌ راست‌ مي‌آيد و پا مي‌گيرد و به‌ اندازه‌ يك‌ حجامت‌ هم‌خوني‌ ريخته‌ نمي‌شود؟ حضرت‌ فرمود: نه، سوگند به‌ كسي‌ كه‌ جانم‌ در دست‌ اوست‌ كارها پا نمي‌گيرد تا آن‌ كه‌ ما و شما عرق‌ و خون‌ از پيشاني‌ پاك‌ كنيم.

در بحارالانوار، در احاديث‌ 123، 124 و 126 نيز پيوسته‌ بر همين‌ حقيقت‌ تأ‌كيد مي‌شود. آري، اگر بنا بود انسان‌ معاند به‌ راحتي‌ به‌ عدالت‌ تن‌ دهد و زير بار حكومت‌ حق‌ و حرف‌ حق‌ و عدالت‌ برود و از ظلم‌ و ستم‌ دست‌ بردارد، اين‌ امر تا به‌ امروز اتفاق‌ مي‌افتاد. چه‌ اندازه‌ پيامبران‌ آمدند و فرياد كردند و مردم‌ را با زبان‌ و قدرت‌ محدود دعوت‌ كردند، ولي‌ كجا سركشان‌ پذيرفتند و زير بار رفتند و از ظلم‌ دست‌ كشيدند.

خ) رواياتي‌ كه‌ قدرت‌ شگرف‌ حضرت‌ و اصحاب‌ وي‌ را بيان‌ مي‌كند؛ اين‌ دسته‌ از روايات‌ نيز قهر حضرت، خشم‌ و غضب‌ به‌جاي‌ حضرت‌ را عنوان‌ مي‌سازد.

بنگريد:

فاِنّ الرّجل‌ منهم‌ يعطي‌ قوّه` ا‌ربعين‌ رجلاً و اِنّ قلبه‌ لا‌شدّ من‌ زبر الحديد ولومرّوا بجبال‌ الحديد لقطعوها لايكفّون‌ سيوفهم‌ حتّي‌ يرضي‌ اللّه‌ عزّوجلّ.30

هر فرد از ياران‌ حضرت‌ قدرت‌ چهل‌ نفر را پيدا مي‌كند و دلش‌ سخت‌تر و محكم‌تر از پاره‌هاي‌ درشت‌ آهن‌ است‌ و اگر آنان‌ به‌ كوه‌هاي‌ آهن‌ گذر كنند، آن‌ را تكه‌ تكه‌ مي‌سازند و شمشير خويش‌ را باز نمي‌گيرند تا خداوند راضي‌ شود.

د) رواياتي‌ كه‌ مي‌گويد در رسيدن‌ به‌ ظهور و حكومت‌ حق‌ شتاب‌ نكنيد؛ چرا كه‌ چندان‌ راحت‌ هم‌ به‌ دست‌ نمي‌آيد. آيا مي‌دانيد كه‌ بايد خون‌ دل‌ بخوريد رنج‌ بريد و بجنگيد، كشته‌ شويد و بكشيد.

و ما يستعجلون‌ بخروج‌ القائم‌ واللّه‌ ما طعامه‌ اِلاّ الشعير الجشب‌ ولالباسه‌ اِلاّ الغليظ‌ و ما هو اِلاّ السيف‌ والموت‌ تحت‌ ظل‌ السيف.31

چرا براي‌ خروج‌ حضرت‌ قائم(ع) شتاب‌ مي‌كنند؟ به‌ خدا سوگند غذاي‌ او جز نان‌ جوي‌ سخت‌ و لباس‌ وي‌ جز لباس‌ خشن‌ نيست. خروج‌ حضرت‌ چيزي‌ جز شمشير و مرگ‌ در سايهِ‌ شمشير نيست.

ذ) رواياتي‌ كه‌ از جنگ‌ها و درگيري‌هاي‌ حضرت‌ با دشمنان‌ و معاندان‌ سخن‌ مي‌گويد؛ اقوامي‌ كه‌ درگير مي‌شوند و گروه‌هايي‌ كه‌ به‌ جنگ‌ با امام‌ بر مي‌خيزند و...

در اين‌ باره‌ بايد گفت: در بسياري‌ از روايات‌ ما آمده‌ است‌ كه‌ امام‌ با كساني‌ كه‌ با او مي‌جنگند، جنگ‌ مي‌كند. با مخالفان‌ سركش‌ درگير مي‌شود. در دعاي‌ ندبه‌ مي‌خوانيم:

ا‌ين‌ مبيدالعتاه` والمرده` ا‌ين‌ مستأ‌صل‌ ا‌هل‌ العناد والتضليل‌ والاِلحاد؟

كجاست‌ هلاك‌ كنندهِ‌ سركشان‌ و متمردان؟ كجاست‌ از بن‌ بركن‌ معاندان‌ و گمراه‌ سازان‌ و ملحدان؟

در برخي‌ از روايات‌ آمده: <فيقتل‌ المقاتله`؛ با گروهي‌ كه‌ جنگ‌ را آغاز مي‌كنند مي‌جنگد>32.

در روايت‌ ديگري‌ آمده‌ است: <فيقتل‌ مقاتليها حتي‌ يرضي‌ اللّه‌ عزّوعلا؛ كساني‌ را كه‌ در كوفه‌ با او مي‌جنگند، مي‌كشد تا خداوند خشنود گردد>.

در بعضي‌ از روايات‌ آمده: <فتقاتلونه‌ فيقاتلكم‌ فيقتلكم؛ شما با او مي‌جنگيد در نتيجه‌ او با شما جنگ‌ مي‌كند و شما را مي‌كشد>.33

در روايتي‌ آمده:

ثلاثه` عشر مدينه` و طائفه` يحارب‌ القائم‌ ا‌هلها و يحاربونه... .34

امام‌ با سيزده‌ شهر و طايفه‌ مي‌جنگد و آنان‌ با امام‌ مي‌جنگند.

در ديگر روايت‌ آمده‌ است:

ا‌ما اِنّه‌ لايبدا‌ الاّ بقريش‌ فلا يأ‌خذ منها اِلاّ السيف‌ ولايعطيها اِلاّ السيف.35

او از قريش‌ آغاز مي‌كند و جز شمشير از آنان‌ به‌ او نمي‌رسد و او هم‌ جز شمشير براي‌ آنان‌ ندارد.

و باز مي‌خوانيم:

لم‌ يكن‌ بينه‌ و بين‌ العرب‌ و الفرس‌ اِلاّ السيف‌ لايأ‌خذها اِلاّ بالسيف‌ ولايعطيها اِلاّ بالسيف.36

و روشن‌ است‌ كه‌ پاسخ‌ شمشير تنها شمشير خواهد بود.

ر: رواياتي‌ كه‌ در يك‌ حصر اضافي‌ مي‌گويد امام‌ كاري‌ جز جنگ‌ و كشتار ندارد؛

<و ليس‌ شأ‌نه‌ اِلاّ القتل؛ كاري‌ جز جنگ‌ ندارد>.37

<و ليس‌ شأ‌نه‌ اِلاّ بالسيف؛ جز با شمشير كاري‌ ندارد>.38

رواياتي‌ كه‌ قهر حضرت‌ را توضيح‌ مي‌دهد، چنان‌ گسترده‌ و زيادند كه‌ به‌ شمارش‌ درنمي‌آيند. در جاي‌ جاي‌ روايات، اين‌ قهر بر آمده‌ از مهر را مي‌توان‌ نشان‌ داد و روايات‌ سيره‌ به‌ اين‌ حقيقت‌ پرداخته‌ است، تنها، اين‌ مجموعه‌ گسترده‌ را بايد فهميد و دريافت‌ كرد. حقيقت‌ اين‌ قهر را بايد ديد كه‌ مهر است. بايد تأ‌مل‌ كرد، دقّت‌ كرد، آموخت‌ و فهميد وگرنه‌ نفي‌ سريع‌ چه‌ سودي‌ دارد؟

آيا مي‌توانيد اين‌ مجموعه‌ گسترده‌ را كه‌ به‌ صدها روايت‌ مي‌رسد، نفي‌ كنيد؟ آيا بدون‌ شمشير قيام‌ مي‌كند؟ آيا لشكر فراهم‌ نمي‌سازد؟ آيا نمي‌جنگد؟ آيا انتقام‌ نمي‌گيرد؟ آيا پرچم‌ ندارد؟ آيا قدرت‌ جنگي‌اش‌ چنين‌ و چنان‌ نيست‌ و آيا يارانش‌ با آن‌ قدرت‌ رزمي‌ قهرآميز همراه‌ نيستند؟

آيا مي‌توان‌ اين‌ همه‌ را ناديده‌ گرفت‌ و گفت: اين‌ روايات‌ از جهت‌ دلالت‌ ناتما‌مند و پذيرفتني‌ نمي‌باشند يا اين‌ مجموعه‌ را در تعارض‌ با روايات‌ مهر ديد.

گفتني‌ است، قهر حضرت‌ كه‌ مدلول‌ اين‌ مجموعه‌ گسترده‌ از روايات‌ است، اصولاً به‌ ماه‌هاي‌ اوّل‌ حكومت‌ ايشان‌ برمي‌گردد. او در اين‌ ماه‌ها درگيري‌ دارد و مقاومت‌هاي‌ مخالفان‌ را سركوب‌ مي‌كند، ولي‌ پس‌ از گذشت‌ اين‌ دوره، ديگر جنگ‌ و خون‌ريزي، درگيري‌ و كشتار در كار نيست‌ و بر اين‌ وجه‌ جمع‌ روايات‌ بسياري‌ دلالت‌ دارد؛ رواياتي‌ كه‌ جنگ‌ و قهر را در ماه‌هاي‌ نخست‌ مطرح‌ مي‌سازد و از پايان‌ يافتن‌ آن‌ پس‌ از مدتي‌ خبر مي‌دهد.

به‌ علاوه،‌ كسي‌ چه‌ مي‌داند كه‌ در نزديكي‌ ظهور چه‌ مي‌گذرد؟ چه‌ اقوامي‌ بر سر كارند و چه‌ احزابي‌ فعّال. چه‌ مي‌كنند و چه‌ مي‌خواهند بكنند؟ اگر آن‌ زمان‌ را به‌ چشم‌ ببينيد - آن‌ گونه‌ كه‌ در برخي‌ روايات‌ اشاره‌هايي‌ ديده‌ مي‌شود - حقّ مي‌دهيد كه‌ امام‌ بايد اين‌گونه‌ با آنان‌ رفتار كند، به‌ آنان‌ امان‌ ندهد و از آنان‌ عذري‌ نپذيرد.

تحولات‌ و پيامدهاي‌ زمان‌ ظهور را ما درست‌ درك‌ نمي‌كنيم. بنابراين، چرا بايد اين‌گونه‌ از اين‌ روايات‌ شانه‌ خالي‌ كنيم‌ و آن‌ها را نپذيريم.

اصولاً ادله‌اي‌ كه‌ از برپايي‌ حكومت‌ و حاكميت‌ سخن‌ مي‌گويد، تنها براي‌ ارائه‌ يك‌ فرهنگ‌ و مكتب‌ نيست‌ و مسلّماً حاكميت‌ و حكومت‌ بدون‌ درگيري‌ با مخالفان‌ شدني‌ نيست، بنگريد:

هوالذي‌ ا‌رسل‌ رسوله‌ بالهدي‌ و دين‌ الحق‌ ليظهره‌ علي‌ الدين‌ كلّه‌ ولو كره‌ المشركون).39

او كسي‌ است‌ كه‌ رسولش‌ را با هدايت‌ و آيين‌ حق‌ فرستاد تا آن‌ را بر همه‌ آيين‌ها غالب‌ گرداند، هر چند مشركان‌ كراهت‌ داشته‌ باشند.

جمله‌ <ولوكره‌ المشركون> اشاره‌اي‌ عميق‌ به‌ درگيري‌ها، جنگ‌ها، كشت‌ و كشتارها و خون‌ريزي‌ها دارد آن‌ گونه‌ كه‌ در زمان‌ پيامبر اكرم(ص) گوشه‌اي‌ از آن‌ اتفاق‌ افتاد.

بايد صريحاً بگوييم‌ كه‌ هرگز دست‌ به‌ شمشير بردن‌ و در برابر دشمن‌ سركش‌ ايستادن، معنايش‌ خشونت‌ نيست‌ و تسليم‌ دشمن‌ شدن‌ معنايش‌ مهر و محبّت‌ نيست. اين‌ چه‌ اشتباهي‌ است‌ كه‌ هنوز در گوشه‌ و كنار ديده‌ مي‌شود؟ چرا مفاهيم‌ عوض‌ شده‌ و حقيقت‌ها واژگون‌ گرديده‌ است.

آيا جنگيدن‌ امام‌ معنايش‌ اين‌ است‌ كه‌ با جنگ، حكومت‌ خويش‌ را بر پا مي‌سازد و به‌ مردم‌ تحميل‌ مي‌كند؟ همان‌ شبهه‌اي‌ كه‌ برخي‌ دربارهِ‌ پيامبر(ص) مطرح‌ مي‌كردند و به شيوه‌ حكومتي‌ او خرده‌ مي‌گرفتند.

اين‌ روشن‌ است‌ كه‌ در يك‌ دست‌ حضرت‌ شمشير است‌ كه‌ سمبل‌ مقاومت، جنگ، درگيري‌ و خون‌ريزي‌ است‌ و در دست‌ ديگر، مهر و محبّت، دعوت، ارشاد و هدايت‌ و با هر دو، مبناي‌ حكومتش‌ پا مي‌گيرد و زمينه‌هاي‌ عدالت‌ گستري‌ فراهم‌ مي‌آيد.

بگذريم‌ كه‌ پيش‌ از ظهور و هم‌ زمان‌ با ظهور و پس‌ از ظهور حضرت، بر همه‌ مردمان‌ اتمام‌ حجّت‌ مي‌شود و حق‌ آشكار مي‌گردد. در واقع، حضرت‌ تنها با كساني‌ كه‌ به‌ حق‌ تن‌ نمي‌دهند و حجت‌ آشكار حق‌ را نمي‌پذيرند مي‌جنگد و به‌ شدت‌ برخورد مي‌كند. هم‌ چنين‌ با توجه‌ به‌ گستره‌ حكومت‌ كه‌ جهاني‌ است‌ و نيز با توجه‌ به‌ جهات‌ بسيار ديگر در سال‌ اوّل، درگيري‌ها بسيار فراوان‌ است.

ما بيش‌ از اين‌ به‌ اين‌ مسئله‌ نمي‌پردازيم‌ و مطمئن‌ هستيم‌ كه‌ هر كس‌ اين‌ روايات‌ را با تأ‌مّل‌ مطالعه‌ كند و با درايت‌ ويژهِ‌ فهم روايت‌ در آن‌ها بنگرد، چنين‌ شبهه‌اي‌ براي‌ او پديد نمي‌آيد. آري، اگر تنها از دور دستي‌ بر آتش‌ داشته‌ باشد، شبهه‌ها پيرامونش‌ را فرا مي‌گيرند.

در پايان‌ اين‌ بخش‌ بايد گفت‌ كه‌ اگر بيش‌ از اين‌ نياز به‌ دفاع‌ باشد، مي‌توان‌ اساسي‌تر به‌ اين‌ موضوع‌ پرداخت. در ارتباط‌ با اعتبار روايات‌ مبناي‌ ما حجيت‌ و اعتبار خبر موثوق‌ به‌ مي‌باشد و تنها خبر واحد ثقه‌ را حجّت‌ نمي‌دانيم‌ و در اين‌ مبنا با اكثريت‌ قاطع‌ عالمان‌ و فقيهان‌ شيعه‌ موافقيم.

اين‌ روايات‌ اگر متواتر نباشد كه‌ هست،‌ در موثوق‌ به‌ بودن‌ آن‌ حرفي‌ نيست‌ و حجيت‌ و اعتبار آن‌ بي‌حرف‌ است.

روايات‌

سيره‌ پيامبر(ص) و سيرهِ‌ امام(ع)

دربارهِ‌ رواياتي‌ كه‌ سيره‌ امام(ع) را در اين‌ زمينه‌ بازگو مي‌كند، بايد گفت‌ كه‌ روايات‌ بسيار متعدد و متنوع‌ است‌ و براي‌ بررسي‌ بايد به‌ دقّت‌ در دسته‌هاي‌ مختلف‌ بنگريم.

الف) دسته‌اي‌ از روايات‌ سيره‌ حضرت‌ را همان‌ سيره‌ پيامبر(ص) مي‌داند.مانند: روايات‌ 108، 112، 192 از بحارالانوار، ج‌ 52 باب‌ سيره.

ب) دسته‌اي‌ از روايات‌ مي‌گويد كه‌ سنّت‌ او سنّت‌ پيامبر(ص) است.40

پ) دسته‌اي‌ از روايات‌ سيره‌ حضرت‌ را غير از سيره‌ پيامبر(ص) و امام‌ علي(ع) معرفي‌ مي‌كند؛ مانند: ح‌ 109، 110، 111 و 7 از بحارالانوار، ج‌ 52، باب‌ سيره.

ت) دسته‌ ديگري‌ از روايات‌ مي‌گويد: سيره‌اش‌ سيرهِ‌ پيامبر(ص) است‌ و تنها يك‌ استثنا را مطرح‌ مي‌كند: الاّ انّه‌ يبيّن‌ آثار محمّد... .

روشن‌ است‌ اين‌ دسته‌ چهارم‌ وجه‌ جمع‌ روايات‌ است‌ و با توجّه‌ به‌ آن، حقيقت‌ سيره‌ امام‌ روشن‌ مي‌شود.

گفتني‌ است‌ كه‌ امام‌ آن‌ گونه‌ كه‌ در روايات‌ آمده‌ است‌ بر طبق‌ سنّت‌ پيامبر رفتار مي‌كند، ولي‌ سيره، گاه‌ متفاوت‌ است؛ چرا كه‌ شرايط‌ متفاوت‌ است.

به‌ ديگر سخن، همه‌ امامان‌ بر پايهِ‌ سنّت‌ پيامبر(ص) حركت‌ مي‌كنند، ولي‌ سيره‌ هر كدام‌ با ديگري‌ تفاوت‌هايي‌ دارد و اين‌ به‌ دليل‌ شرايط‌ مختلف‌ است‌ كه‌ اين‌ سيره‌ را دگرگون‌ مي‌سازد.

امامان‌ سيره‌هاي‌ گوناگوني‌ داشته‌اند. خود پيامبر(ص) نيز سيره‌اش‌ متفاوت‌ است؛ قبل‌ از آيات‌ جهاد و بعد از آيات‌ جهاد در مكه، در مدينه، در شرايط‌ تقيّه‌ و...

بنابراين، تفاوت‌ سيره‌ بر پايهِ‌ تفاوت‌ شرايط، هيچ‌گاه‌ ما را از سنّت‌ پيامبر(ص) جدا نمي‌سازد؛ چرا كه‌ در سنّت‌ شرايط‌ مختلف‌ و سيره‌هاي‌ مختلف‌ ديده‌ شده‌ است.

در اين‌جا مناسب‌ است‌ به‌ دسته‌هاي‌ اشاره‌ شده‌ بپردازيم‌ و برخي‌ از روايات‌ آن‌ را بياوريم‌ و به‌ آدرس‌ دهي‌ بسنده‌ نكنيم؛ چون‌ بررسي‌ در خود روايات‌ حقيقت‌ را بهتر بازگو مي‌كند. البته‌ براي‌ آنان‌ كه‌ دقّت‌ كنند و اهل‌ درايت‌ باشند.

روايات دسته‌ اوّل‌

عن‌ عبداللّه‌ بن‌ عطاء، عن‌ شيخ‌ من‌ الفقهاء يعني‌ ا‌با عبداللّه(ع) قال:

سأ‌لته‌ عن‌ سيره` المهدي‌ كيف‌ سيرته؟ قال: يصنع‌ ما صنع‌ رسول‌ اللّه(ص) و يهدم‌ ما كان‌ قبله‌ كما هدم‌ رسول‌ اللّه(ص) ا‌مرالجاهليه` و يستأ‌نف‌ الاِسلام‌ جديداً.41

عبداللّه‌ بن‌ عطا گويد:

از امام‌ صادق‌ (ع) درباره‌ سيرهِ‌ حضرت‌ مهدي(ع) پرسيدم‌ كه‌ چگونه‌ است‌ سيره‌ آن‌ حضرت؟ امام(ع) فرمود: همان‌ كاري‌ را مي‌كند كه‌ پيامبر خدا(ص) كرد. (آن‌گاه‌ امام‌ در توضيح‌ اين‌ سخن‌ فرمود) آن‌چه‌ را در گذشته‌ بوده‌ از بين‌ مي‌برد؛ آن‌ گونه‌ كه‌ رسول‌ خدا(ص) جاهليّت‌ را از بين‌ برد و اسلام‌ را از نو آغاز مي‌كند.

مانند همين‌ روايت‌ را در بحار، ج‌ 52، ص‌ 354، ح‌ 112 داريم. با اين‌ تفاوت‌ كه‌ در اين‌ روايت‌ عبداللّه‌ بن‌ عطا از امام‌ باقر(ع) اين‌ سؤ‌ال‌ و جواب‌ را دارد.

اين‌ روايات‌ همانندي‌ سيره‌ امام‌ زمان(ع) را با پيامبر خدا(ص) اين‌ گونه‌ توضيح‌ مي‌دهد كه‌ حضرت‌ چون‌ پيامبر خدا، آن‌چه‌ را كه‌ بوده‌ در هم‌ مي‌كوبد و از نو اسلام‌ را شروع‌ مي‌كند.

روايت‌ سوّمي‌ در همين‌ دسته‌ داريم‌ كه‌ با توضيح‌ بيشتر گويا همراه‌ است‌ بنگريد:

عن‌ العلا، عن‌ محمّد قال:

سأ‌لت‌ ا‌با جعفر(ع) عن‌ القائم‌ اِذا قام‌ بأ‌يّ سيره` يسير في الناس‌ فقال: بسيره` ما سار به‌ رسول‌ اللّه(ص) حتّي‌ يظهر الاِسلام‌ قلت: و ما كانت‌ سيره` رسول‌ اللّه(ص) قال: ا‌بطل‌ ما كانت‌ في الجاهليه` واستقبل‌ الناس‌ بالعدل‌ و كذلك القائم(ع) اِذا قام‌ يبطل‌ ما كان‌ في الهدنه` ما كان‌ في ا‌يدي‌ الناس‌ و يستقبل‌ بهم‌ العدل.42

اين‌ روايت‌ هر چند همانندي‌ كاملي‌ با دو روايت‌ گذشته‌ دارد، ولي‌ اين‌ نكته‌ را افزوده‌ است‌ كه‌ آن‌چه‌ در زمان‌ صلح‌ با مخالفان‌ اجرا مي‌شود و ديگر احكام‌ جاري‌ زمان‌ هُدنه‌ را باطل‌ مي‌كند و مردم‌ را به‌ سوي‌ عدالت‌ واقعي‌ مي‌برد.

گفتني‌ است‌ كه‌ در زمان‌ تقيه‌ و محكوميت‌ شيعه‌ و حاكميت‌ مخالفان‌ وضعيتي‌ پديد آمده‌ كه‌ امام‌ آن‌ را درهم‌ مي‌كوبد و اسلام‌ و عدالت‌ واقعي‌ را حاكم‌ مي‌گرداند.

روايات‌ دسته‌ دوم‌

قال‌ رسول‌ اللّه(ص):

القائم‌ من‌ ولدي اسمه‌ اسمي و كنيته‌ كنيتي و شمائله‌ شمائلي و سنّه` سنّتي يقيم‌ الناس‌ علي‌ ملّتي و شريعتي‌ و يدعوهم‌ اِلي‌ كتاب‌ اللّه‌ عزّوجلّ... .43

پيامبر خدا(ص) فرمود:

حضرت‌ قائم(ع) از نسل‌ من‌ است. نامش‌ نام‌ من‌ و كنيه‌اش‌ كنيهِ‌ من‌ و شمايلش‌ شمايل‌ من‌ و سنّت‌ او سنّت‌ من‌ است. مردم‌ را بر دين‌ و شريعت‌ من‌ استوار مي‌سازد و آنان‌ را به‌ سوي‌ كتاب‌ خدا دعوت‌ مي‌كند... .

قال‌ رسول‌ اللّه(ص): <يخرج‌ رجل‌ من‌ ا‌هل‌ بيتي يعمل‌ بسنّتي؛ مردي‌ از اهل‌ بيت‌ من‌ ظهور مي‌كند كه‌ به‌ سنّت‌ من‌ عمل‌ مي‌كند>.44

روايات‌ دسته‌ سوم‌

عن‌ زراره` عن‌ ا‌بي جعفر(ع) قال:

قلت‌ له‌ صالح‌ من‌ الصالحين‌ سمّه‌ لي اُريد القائم(ع) فقال‌ اسمه‌ اسمي‌ قلت: ايسير بسيره` محمّد(ص) قال‌ هيهات‌ هيهات‌ يا زراره` ما يسير بسيرته‌ [قلت‌ جعلت‌ فلاك‌ لِمَ؟] قال: اِنّ رسول‌ اللّه(ص) سار في امّته‌ باللّين‌ كان‌ يتأ‌لف‌ الناس‌ والقائم(ع) يسير بالقتل‌ بذلك ا‌مر في الكتاب‌ الّذي‌ معه‌ ان‌ يسير بالقتل‌ ولا يستتيب‌ ا‌حداً ويل‌ لمن‌ ناواه.45

زراره‌ گويد:

به‌ امام‌ باقر(ع) گفتم: نام‌ آن‌ صالح‌ از صالحان‌ را برايم‌ ذكر كن‌ و منظورم‌ حضرت‌ قائم(ع) بود حضرت‌ فرمود: نامش‌ چون‌ نام‌ من‌ است.

پرسيدم‌ آيا امام‌ قائم(ع) همانند سيرهِ‌ پيامبر رفتار مي‌كند؟ حضرت‌ فرمود: هرگز، هرگز اي‌ زراره! به‌ سيرهِ‌ پيامبر رفتار نمي‌كند؟ پرسيدم: فدايت‌ شوم، چرا؟ حضرت‌ فرمود: رسول‌ خدا(ص) در ميان‌ امت‌ خويش‌ با نرمي‌ حركت‌ مي‌كرد، تأ‌ليف‌ قلوب‌ مي‌كرد، ولي‌ حضرت‌ قائم‌ با جنگ‌ و كشتار حركت‌ مي‌كند و اين‌ مأ‌موريت‌ را در كتابي‌ با خود دارد كه‌ بايد با جنگ‌ و كشتار عمل‌ كند و هيچ‌ كس‌ را توبه‌ نمي‌دهد و واي‌ بر هر كس‌ كه‌ با او دشمني‌ كند.

عن‌ الحسن‌ بن‌ هارون‌ قال:

كنت‌ عند ا‌بي عبداللّه(ص) جالساً فسأ‌له‌ المعلّي‌ بن‌ خنيس: ا‌يسير القائم(ع) اِذا سار بخلاف‌ سيره` عليّ(ع) فقال: نعم‌ و ذاك‌ اِنّ عليّاً سار بالمنّ والكفّ لانّه‌ علم‌ انّ شيعته‌ سيظهر عليهم‌ من‌ بعده‌ و اِنّ القائم‌ اِذا قام‌ سار فيهم‌ بالسيف‌ والسبي و ذلك انّه‌ يعلم‌ انّ شيعته‌ لم‌ يظهر عليهم‌ من‌ بعده‌ ا‌بداً.46

معلي‌ بن‌ خنيس‌ از امام‌ صادق(ع) پرسيد:

آيا حضرت‌ قائم(ع) بر خلاف‌ سيره‌ امام‌ علي(ع) رفتار مي‌كند؟ حضرت‌ فرمود: آري‌ و اين‌ بدان‌ جهت‌ است‌ كه‌ امام‌ علي(ع) با منّ (يعني‌ آزاد سازي‌ اسيران) و نجنگيدن‌ رفتار مي‌كرد؛ چون‌ مي‌دانست‌ كه‌ پس‌ از او شيعيانش‌ مغلوب‌ و مقهور مي‌گردند، ولي‌ حضرت‌ قائم(ع) پس‌ از قيام، رفتارش‌ با آنان‌ با شمشير و اسيرسازي‌ است‌ و اين‌ بدان‌ دليل‌ است‌ كه‌ مي‌داند پس‌ از او شيعيانش‌ مغلوب‌ و مقهور نمي‌شوند.

عن‌ ا‌بي عبداللّه‌ ا‌نّه‌ قال:

اِنّ عليّاً(ع) قال: كان‌ لي ان‌ ا‌قتل‌ الموتي‌ و اُجهّز علي‌ الجريح‌ و لكن‌ تركت‌ ذلك للعاقبه` من‌ ا‌صحابي اِن‌ جُرحوا لم‌ يقتلوا والقائم‌ له‌ ان‌ يقتل‌ المولّي و يجهّز علي‌ الجريح.47

امام‌ صادق(ع) فرمود:

حضرت‌ علي(ع) فرمود: اين‌ حق‌ برايم‌ بود كه‌ دشمن‌ فراري‌ را بكشم‌ و نيز كار دشمن‌ مجروح‌ را تمام‌ كنم،‌ ولي‌ به‌ خاطر آينده‌ يارانم‌ چنين‌ نكردم‌ تا اگر مجروح‌ شدند كشته‌ نشوند، ولي‌ حضرت‌ قائم(ع) مي‌تواند دشمن‌ فراري‌ را بكشد و مجروح‌ جنگي‌ را خلاص‌ كند.

عن‌ رفيد مولي‌ ابن‌ هبيره` قال:

قلت‌ لا‌بي عبداللّه(ع) جعلت‌ فداك‌ يابن‌ رسول‌ اللّه‌ ا‌يسير القائم‌ بسيره` عليّ بن‌ ا‌بي طالب‌ في ا‌هل‌ السواد فقال: لا. يا رفيد اِنّ علّي بن‌ ا‌بي طالب‌ سار في ا‌هل‌ السواد بما في‌ الجفر الا‌بيض‌ و اِنّ القائم‌ يسير في العرب‌ بما في الجفر الا‌حمر قال‌ فقلت: جعلت‌ فداك‌ و ماالجفر الا‌حمر قال: فأ‌مرّ اِصبعه‌ علي‌ حلقه‌ فقال‌ هكذا يعني الذبح‌ ثمّ قال‌ يا رفيد اِنّ لكلّ ا‌هل‌ بيت‌ نجيباً شاهداً عليهم‌ شافعاً لا‌مثالهم.48

رفيد گويد:

از امام‌ صادق(ع) پرسيدم‌ اي‌ پسر رسول‌ خدا فدايت‌ شوم، آيا حضرت‌ قائم(ع) به‌ سيره‌ حضرت‌ علي‌ بن‌ ابي‌طالب(ع) درباره‌ اهل‌ سواد عمل‌ مي‌كند؟ حضرت‌ فرمود: نه، اي‌ رفيد! علي‌ بن‌ ابي‌ طالب(ع) درباره‌ اهل‌ سواد طبق‌ جفر سفيد رفتار كرد و حضرت‌ قائم(ع) دربارهِ‌ عرب‌ طبق‌ جفر سرخ‌ رفتار خواهد كرد. رفيد گويد: پرسيدم‌ فدايت‌ شوم، جفر سرخ‌ چيست؟ حضرت‌ انگشت‌ خويش‌ به‌ حلقش‌ ماليد و فرمود اين‌ چنين‌ و منظورش‌ كشتن‌ بود... .

اين‌ روايات‌ بسيار روشن‌ و مستدل‌ است. امام‌ كاملاً توضيح‌ مي‌دهد كه‌ چرا رفتار و سيرهِ‌ امام‌ قائم(ع) با سيره‌ پيامبر(ص) و حضرت‌ امير(ع) تفاوت‌ مي‌كند. امام‌ توضيح‌ مي‌دهد كه‌ شرايط‌ تغيير كرده‌ و شرايط‌ زمان‌ امام‌ زمان(ع) با زمان‌ پيامبر(ص) و امام‌ علي(ع) يكسان‌ نيست؛ در نتيجه‌ در رفتار او تغيير و تحولي‌ ديده‌ مي‌شود.

با دقت‌ در اين‌ روايات‌ روشن‌ مي‌شود كه‌ امام‌ كاملاً حقيقت‌ را بازگو كرده‌ و توضيح‌ داده‌ است‌ و فهم‌ آن‌ چندان‌ مشكل‌ نيست.

در جاي‌ خود، تأ‌ثير زمان‌ و مكان‌ كه‌ همان‌ تأ‌ثير شرايط‌ زماني‌ و مكاني‌ است، به‌ طور مفصل‌ بحث‌ شده‌ و همه‌ مي‌دانند كه‌ اگر شرايط‌ يك‌ امام‌ با امام‌ ديگر تفاوت‌ داشته‌ باشد، هرگز سيره‌ و روش‌ يكسان‌ نخواهد بود. شرايط‌ سيّدالشهدا(ع) جنگ‌ را مي‌طلبيد و شرايط‌ امام‌ حسن‌ مجتبي(ع) صلح‌ را و هر دو طبق‌ سنّت‌ پيامبر عمل‌ كرده‌اند؛ با اين‌ كه‌ صلح‌ و جنگ‌ دو روش‌ گوناگون‌ است.

خود پيامبر(ص) در زماني‌ بر پايهِ‌ برخي‌ شرايط‌ به‌ شيوه‌اي‌ عمل‌ كرده‌ است‌ و در زمان‌ ديگر با شرايط‌ ديگر به‌ گونه‌اي‌ ديگر. اين‌ تفاوت‌ در سيره‌ها و روش‌ها بر پايه‌ تفاوت‌ واقعي‌ و راستين‌ زمان‌ و مكان‌ و شرايط‌ زماني‌ و مكاني‌ كاملاً پذيرفته‌ شده‌ است. در اين‌ روايات‌ هم‌ همان‌ توضيح‌ داده‌ شده‌ و پذيرفتن‌ آن‌ كاملاً طبيعي‌ است.

آيا اين‌ روايات‌ با ضروريات‌ مذهب‌ و شريعت‌ تعارض‌ دارد و به‌ هيچ‌ وجه‌ قابل‌ توجيه‌ نيست؟ چنين‌ برداشتي‌ از روايات‌ شگفت‌آوراست‌ و اين‌گونه‌ بررسي‌ روايات‌ و طرد و نفي‌ بي‌دليل‌ آن‌ها از هيچ‌كس‌ پذيرفته‌ نيست.

گاه‌ مطلب‌ پيچيده‌ است‌ و روال‌ طبيعي‌ ندارد، در آن‌ مورد اختلاف‌ نظر پديد مي‌آيد، ولي‌ اين‌ روايات‌ با توجه‌ به‌ توضيحاتي‌ كه‌ همراه‌ دارد هيچ‌ مشكلي‌ پيدا نمي‌كند.

بگذريم‌ كه‌ در دسته‌ چهارم‌ زيباتر توضيح‌ داده‌ شده‌ و اگر كم‌ترين‌ تعارضي‌ هم‌ باشد، با توجه‌ به‌ دستهِ‌ چهارم‌ برداشته‌ مي‌شود.

روايات‌ دسته‌ چهارم‌

عن‌ ا‌بي بصير قال‌ سمعت‌ ا‌با جعفرالباقر(ع) يقول:

قلت و ما شبه محمد(ص) قال اذا قام سار بسيره` رسول اللّه الاّ‌ انّه يبيّن آثار محمد و يصنع السيف ثمانيه اشهر هرجاً هرجاً حتّي‌ يرضي‌ اللّه‌ قلت‌ فكيف‌ يعلم‌ رضااللّه‌ قال‌ يلقي اللّه‌ في قلبه‌ الرحمه`.49

ابوبصير گويد:

پرسيدم‌ امام‌ زمان(ع) چه‌ شباهتي‌ به‌ پيامبر دارد؟ حضرت‌ فرمود هنگامي‌ كه‌ قيام‌ كند، به‌ سيره‌ پيامبر خدا رفتار مي‌كند، با اين‌ تفاوت‌ كه‌ آثار پيامبر را آشكار مي‌سازد و هشت‌ ماه‌ شمشير مي‌كشد و هم‌چنان‌ مي‌كشد تا خدا خشنود گردد. پرسيدم‌ چگونه‌ خشنودي‌ خدا را در مي‌يابد؟ حضرت‌ فرمود: خداوند رحمت‌ را در دلش‌ مي‌افكند.

اين‌ روايت‌ سيره‌ و رفتار امام‌ مهدي‌ را توضيح‌ مي‌دهد و هماهنگي‌ سيره‌ها و تفاوت‌ها را به‌ خوبي‌ بيان‌ مي‌كند.

كوتاه‌ سخن‌ اين‌كه‌ به‌ جاي‌ طرد و نفي‌ و برچسپ‌ جعل‌ زدن‌ بايد در اين‌ مجموعه‌ گسترده‌ از روايات‌ غور و دقت‌ كرد.

گفتني‌ است، اين‌ مجموعه‌ نه‌ تنها بيش‌ از پنجاه‌ روايت‌ است‌ - آن‌ گونه‌ كه‌ در جزوه‌ شميم‌ رحمت‌ آمده‌ است‌ - بلكه‌ به‌ اطمينان‌ مي‌توان‌ گفت‌ بيش‌ از صدها روايت‌ است‌ و مي‌توان‌ اين‌ روايات‌ را در جاي‌ جاي‌ كتاب‌ها نه‌ تنها در باب‌ سيره‌ در بحار نشان‌ داد.

مثلاً در روايت‌ حضرت‌ عبدالعظيم‌ حسني‌ آمده‌ است‌ كه:

لايزال‌ يقتل‌ ا‌عداء اللّه‌ حتّي‌ يرضي‌ اللّه‌ قال‌ عبدالعظيم‌ فقلت‌ له‌ يا سيّدي فكيف‌ يعلم‌ انّ اللّه‌ قد رضي قال‌ يلقي في قلبه‌ الرحمه`... .50

امام(ع) پس‌ از آن‌ كه‌ لشكرش‌ فراهم‌ مي‌آيد پيوسته‌ دشمنان‌ خدا را مي‌كشد تا خدا خشنود گردد. عبدالعظيم‌ گويد: پرسيدم‌ سرورم‌ چگونه‌ مي‌فهمد كه‌ خداوند راضي‌ شده‌ است؟ حضرت‌ فرمود: در دلش‌ رحمت‌ مي‌افتد.

درباره‌ سند روايات‌ قهر

در معجم‌ رجال‌ الحديث‌ ج‌ 18، ص‌ 58 دربارهِ‌ محمدبن‌ علي‌ الكوفي‌ مي‌نويسد:

اقول‌ الظاهر اِنّ هذا غير محمّد بن‌ عليّ المكنّي‌ بأ‌بي سمينه`.

ظاهراً اين‌ محمّد بن‌ علي‌ الكوفي‌ غير از محمدبن‌ علي‌ است‌ كه‌ با كنيهِ‌ ابوسمينه‌ شناخته‌ مي‌شود.

از عبارت‌ حضرت‌ آيه`‌اللّه‌ العظمي‌ خويي(ره)، در رجال‌ چنين‌ به‌ دست‌ مي‌آيد كه‌ محمدبن‌ علي‌ الكوفي‌ غير از محمدبن‌ علي‌ ابوسمينه‌ است؛ گرچه‌ او هم‌ كوفي‌ است.

با توجّه‌ به‌ اين‌كه‌ تضعيفات‌ رسيده‌ مربوط‌ به‌ محمّدبن‌ علي‌ ابوسمينه‌ است، اوست‌ كه‌ درباره‌اش‌ فضل‌بن‌شاذان‌ چنين‌ و چنان‌ گفته‌ است، در نتيجه‌ اين‌ تضعيفات‌ در حق‌ محمدبن‌ علي‌ الكوفي‌ كه‌ راوي‌ احاديث‌ ماست‌ ثابت‌ نمي‌شود.

براي‌ اطمينان‌ بيش‌تر به‌ معجم‌ رجال‌ الحديث، ج‌ 17، ص‌ 319 درباره‌ محمدبن‌ علي‌ بن‌ ابراهيم‌ بن‌ موسي‌ كه‌ همان‌ ابوسمينه‌ است، بنگريد.

حضرت‌ آيت‌اللّه‌ خويي(ره) براي‌ اثبات‌ تفاوت‌ و تعدّد اين‌ دو نفر يك‌ دليل‌ مي‌آورد و دو شبهه‌ را پاسخ‌ مي‌دهد؛ آن‌ دليل‌ اين‌ است‌ كه‌ مرحوم‌ صدوق‌ در من‌ لايحضره‌ الفقيه‌ از محمدبن‌ علي‌ الكوفي‌ روايت‌ دارد و با توجه‌ به‌ موقعيت‌ صدوق‌ و ويژگي‌ كتاب‌ من‌ لايحضره‌ الفقيه‌ كه‌ مورد فتواي‌ خود صدوق‌ است، قطعاً صدوق‌ به‌ روايت‌ محمدبن‌ علي‌ الكوفي‌ اگر همان‌ محمدبن‌ علي‌ ابن‌ ابراهيم‌ بن‌ موسي‌ ابوسمينه‌ باشد تكيه‌ نمي‌كند.

دو شبهه‌

الف) مي‌گويند: محمّد بن‌ ابي‌ القاسم‌ از محمدبن‌ علي‌ الكوفي‌ روايت‌ كرده‌ است‌ و همين‌ محمّدبن‌ ابي‌ القاسم‌ از محمدبن‌ علي‌ بن‌ ابراهيم‌ بن‌ موسي‌ ابن‌ سمينه‌ روايت‌ دارد.

در پاسخ‌ مي‌گوييم‌ اين‌ دليل‌ وحدت‌ نمي‌شود. اين‌ها دو نفرند و محمّدبن‌ ابي‌القاسم‌ از هر دو روايت‌ كرده‌ است.

ب) مي‌گويند تعبير كوفي‌ و قرشي‌ درباره‌ محمدبن‌ علي‌ بن‌ ابراهيم‌ ابوسمينه‌ است‌ و او قرشي‌ و كوفي‌ است. مي‌گوييم‌ درست‌ است‌ كه‌ او قرشي‌ و كوفي‌ است، ولي‌ محمدبن‌ علي‌ كوفي‌ هم‌ مي‌تواند فرد ديگري‌ باشد و اين‌ اشكالي‌ ندارد.

در هر صورت‌ احتمال‌ يكي‌ نبودن‌ اين‌ دو پا برجاست‌ و تضعيفات‌ دربارهِ‌ ابوسمينه‌ است. بنابراين، محمّد بن‌ علي‌ الكوفي‌ آن‌ چنان‌ هم‌ ضعيف‌ نيست‌ كه‌ جزوه‌ شميم‌ رحمت‌ مي‌پندارد.

به‌ علاوه‌ با دفاعي‌ كه‌ ما از روايات‌ قهر كرديم‌ و دسته‌هاي‌ بسياري‌ از روايات‌ كه‌ در اين‌ زمينه‌ مورد توجه‌ قرار گرفت، معلوم‌ مي‌شود كه‌ اين‌ مجموعه‌ از پنجاه‌ روايت‌ مي‌گذرد. براي‌ نمونه‌ در باب‌ سيره‌ بحار، ج‌ 52 حدود بيش‌ از پنجاه‌ روايت‌ قهرآميز آمده‌ است، ولي‌ روايات‌ قهر منحصر به‌ روايات‌ باب‌ سيرهِ‌ بحار نيست.

در ديگر ابواب‌ هم‌ روايات‌ بسياري‌ در ارتباط‌ با قهر حضرت‌ سراغ‌ داريم‌ كه‌ اين‌ مجموعه‌ چند صد روايت‌ مي‌شود و نفي‌ اين‌ روايات‌ به‌ اين‌ راحتي‌ها نيست.

گذشته‌ از اين‌كه‌ ما در پذيرش‌ روايات‌ - همان‌گونه‌ كه‌ اشاره‌ شد - بر مبناي‌ اكثريت‌ قريب‌ به‌ اتفاق‌ عالمان‌ و فقيهان‌ شيعه‌ هستيم‌ و خبر موثوق‌ به‌ را حجت‌ مي‌دانيم‌ و سر سازش‌ با مبناي‌ اقليتي‌ كه‌ تنها خبر ثقه‌ را حجت‌ مي‌دانند نداريم. بر پايه‌ مبناي‌ مقبول‌ عالمان‌ و فقيهان‌ شيعه‌ اين‌ مجموعه‌ گسترده‌ بدون‌ هيچ‌ چون‌ و چرايي‌ حجت‌ است‌ و اعتبار دارد. اگر نگويم‌ اين‌ مجموعه‌ متواتر است، دست‌ كم‌ واحد محفوف‌ به‌ قرينهِ‌ قطعيه‌ است‌ و اگر تنزل‌ كنيم‌ خبر واحد موثوق‌ به‌ است.

اين‌ كه‌ عالمي‌ بزرگوار با وجود اين‌ همه‌ دليل‌ در اين‌باره‌ تشكيك‌ كرده‌ است‌ خود بايد توضيح‌ دهد. ما بر اين‌ باوريم‌ كه‌ تأ‌مل‌ در بخشي‌ از دفاع‌ ما خواننده‌ را به‌ حقيقت‌ مي‌رساند و با مفهوم‌ روشن‌ و معقول‌ روايات‌ قهر آشنا مي‌سازد و هيچ‌ ابهامي‌ براي‌ او در پذيرش‌ اين‌ روايات‌ باقي‌ نمي‌ماند.

------------------

پي نوشت ها :

1. كافي، ج‌ 1، كتاب‌ الحجه`، باب‌ 15 نادر جامع‌ في‌ فضل‌ الامام‌ و صفاته، ص‌ 200.

2. بحار، ج‌ 10، ص‌ 5.

3. كافي، ج‌ 1، ح‌ 4، ص220.

4. همان، ج‌ 1، ح‌ 2، ص‌ 204.

5. بحار، ج‌ 27، ح‌ 10، ص‌ 250.

6. همان، ج‌ 51، ص‌ 80.

7. همان، ج‌ 51، ح‌ 31، ص‌ 76.

8. همان، ج‌ 51، ص‌ 78.

9. همان، ج‌ 51، ح‌ 23، ص‌ 74.

10. همان، ج‌ 51، ح‌ 24، ص‌ 74.

11. همان، ج‌ 51، ح‌ 24، ص‌ 74.

12. همان، ج‌ 51، ص‌ 81.

13. همان، ج‌ 52، ح‌ 24، ص‌ 129.

14. همان، ج‌ 52، ح‌ 104، ص‌ 236.

15. همان، ج‌ 52، ش‌ 28، ص‌ 34.

16. دلائل‌ الامامه`، ص‌ 541.

17. بحار، ج‌ 53، ص‌ 175.

18. بقره: 179.

19. بحار، ج‌ 52، ح‌ 4، ص‌ 311.

20. همان، ج‌ 52، ح‌ 72، ص‌ 303.

21. همان، ج‌ 45، ح‌ 3، ص‌ 221.

22. همان، ج‌ 45، ح‌ 4، ص‌ 221.

23. همان، ج‌ 45، ح‌ 23، ص‌ 228.

24. همان، ج‌ 52، ح‌ 177، ص‌ 376.

25. همان، ج‌ 93، ص‌ 103.

26. همان، ج‌ 52، ح‌ 26، ص‌ 194.

27. همان، ج‌ 60، ح‌ 23، ص‌ 213.

28. همان، ج‌ 52، ح‌ 146، ص‌ 346.

29. همان، ج‌ 52، ح‌ 122، ص‌ 357.

30. همان، ج‌ 52، ح‌ 44، ص‌ 327.

31. همان، ج‌ 52، ح‌ 116، ص‌ 355.

32. همان، ج‌ 52، ح‌ 83، ص‌ 308.

33. همان، ج‌ 52، ح‌ 174، ص‌ 375.

34. همان، ج‌ 52، ح‌ 136، ص‌ 363.

35. همان، ج‌ 52، ح‌ 113، ص‌ 354.

36. همان، ج‌ 52، ح‌ 310، ص‌ 389.

37. همان، ج‌ 52، ح‌ 99، ص‌ 349.

38. همان، ج‌ 52، ح‌ 114، ص‌ 354.

39. توبه‌/ 33 و صف‌/ 9.

40. بحار، ج‌ 51، ص‌ 73، ح‌ 19، ص‌ 82.

41. همان، ج‌ 52، ح‌ 108، ص‌ 352.

42. همان، ج‌ 52، ح‌ 192، ص‌ 381.

43. همان، ج‌ 51، ح‌ 19، ص‌ 73.

44. همان، ج‌ 51، ص‌ 82.

45. همان، ج‌ 52، ح 109، ص‌ 353.

46. همان، ج‌ 52، ص‌ 353.

47. همان، ج‌ 52، ح‌ 110، ص‌ 353.

48. همان، ج‌ 52، ح‌ 7، ص‌ 313.

49. همان، ج‌ 52، ح‌ 97، ص‌ 347.

50. مسند حضرت‌ عبدالعظيم‌ حسني(ع)، ح‌ 27، ص‌ 150.